



امروز با مولانا

آنک تخم خار دارد در جهان  
گر گلی گیرد به کف خاری شود

هان و هان او را موجود گلستان  
ور سوی باری رود ماری شود

یک خبر | یک نگاه

وزارت نفت آلودگی بنزین را تأیید کرد

گاهی اوقات اخباری منتشر می‌شود که بیشتر به طغیان می‌ماند. مانند این خبر که در چند خبرگزاری بازتاب داشت: «وزارت نفت اسناد آلودگی بنزین پتروشیمی را تأیید کرده است.» این خبر در میان این همه دود، سرفه، آسم و تنفس سخت که طی یکی، دو سال گذشته، روز به روز افزایش یافته و آمار و ارقام عجیب و غریبی در متن جامعه درباره میزان آسیب‌های ناشی از سوخت غیر سالم، انتشار یافته است، تقریباً به «لطیفه» می‌ماند زیرا حتی اگر با آدم‌های کم‌سواد و بی‌سواد جامعه، از آلودگی‌های زیست‌محیطی بحث به میان آورید، بدون شک یکی از عوامل آلودگی هوا را استاندارد نبودن بنزین پتروشیمی‌ها، اعلام می‌کنند اما حالا بعد از این همه جنجال و حرف و حدیث بر سر آلودگی بنزین‌های وطنی، تازه کاشف به عمل آمده که آقایان در وزارت نفت مهر تأیید بر آلودگی بنزین پتروشیمی زده‌اند.

مدیر مرکز ملی هوا و تغییر اقلیم سازمان محیط‌زیست هم که ظاهراً این خبر را از این بیشتر جدی نگرفته بود، طی همین چند روز اعلام کرد، مهلت خودروسازان برای ارتقای استاندارد یورو ۴ به پایان رسیده است، این مهلت، به پایان رسیده و هر بار عزیزان خودروساز هیچ وقعی به این اولتیماتوم‌ها نمی‌نهند و بارها و بارها این مهلت تمام شده و تمدیدی ولی باز هم این مردم هستند که هزینه چنین کم‌کاری‌ای را می‌دهند و سازندگان خودرو وطنی هم به همان میزان سود می‌برند.

به هر حال آنچه اهمیت دارد این است که باید منتظر بمانیم و ببینیم که نهایت این داستان به کجا ختم می‌شود، زیرا حداقل می‌توانیم دلمان را خوش کنیم اگر با خودروسازان برخوردی نشده به دلیل «زورمند» بودن آنها نیست بلکه به این دلیل است که تاکنون وزارت نفت آلودگی‌های بنزین را تأیید کرده بود.



برش

دن و سگ شکاری پیر

فرانک اکائر |

عبارت بودند از شاخه‌های کلفت و گره دار زبان گنجشک که دن آنها را به کنده‌های برش خورده می‌خکوب کرده بود. میز خانه که از چوب کاج بود و از مغازه خریداری شده بود، از مادرش به میراث رسیده بود و مایه غرور و دلخوشی او بود. اگر چه هر وقت دستش به آن می‌خورد لشق می‌زد، به دیوار بی رنگ و جلا که دار بود، انگار خانه‌اش طلسم شده بود. تقریباً همه اثاثیه خانه را با دست‌های



«دن براید» پسر برای اجاق چوب می‌شکست که صدای پایی‌س را در کوره راه جلو خانه‌اش شنید، می‌خواست یک دسته تر که را به زانویش بکوبد و بشکند، اما مکث کرد. دن مادام که مادرش زنده بود از او مراقبت کرده بود و بعد از مرگ مادر هیچ زنی پا به خانه او نگذاشته بود. پدرش که حاصل و پرورده خود اوست، آب درخت را فرو نمی‌برد چون درخت فرزند آب است، بعد گفت: او دخترتم بود. همین را گفت و سرش را انداخت پایین و مامان‌دی‌م اعتراضی می‌موردمان به پیر!

خودش و به روش خودش ساخته بود. نشینگاه صندلی‌ها در واقع کنده‌هایی برش خورده بودند، گرد، کلفت و زخم‌ت، درست به همان شکلی که از زیر بر آمده بودند و رگه‌های چوب هنوز از ورای لایه کثافت و برقی که اصطکاک شلوارهای زبر و زخم‌ت بر آنها برجا گذاشته بود، به وضوح نمایان بودند. پشتی و پایه‌های این صندلی‌ها

عجیب بود زیرا پیرمرد، مردی حکیم و صاحب‌دل بود. پیرمرد خیلی خودداری کرد، وقتی دختر خوب حرف‌هایش را زد، راهش را گرفت و رفت و تعجب را برای او بر جای گذاشت. وقتی رفت، خوب یادم هست که وقتی برگشت و به پیرمرد گفت: رئیس چه کردی با دخترم مردم که این‌طور به تو حمله کرد؟! پیرمرد گفت: شما هر دو فرزانه هستید آیا تا حالا صابون تیریزی را خوانده‌اید؟ گفتیم: بله، فراوان خواندیم. گفت: نه خوب نخوانده‌اید، این بیت مال صائب‌تیریزی است؟ که گفته است: چوب را آب فرو می‌نبرد دانی چیست شرم دارم ز فرو بردن پرورده خویش یعنی که آب چوب را به این دلیل در خود فرو نمی‌برد که حاصل و پرورده خود اوست. آب درخت را فرو نمی‌برد چون درخت فرزند آب است، بعد گفت: او دخترتم بود. همین را گفت و سرش را انداخت پایین و مامان‌دی‌م اعتراضی می‌موردمان به پیر!



عکس: محسن رحیم‌پور/ایلام

چوب‌ر آب‌فرو می‌نبرد، دانی چیست

یا فین می‌آییم و چیزی جز نوشیدنی خنک حالی به ما نمی‌دهد برای همین وقتی می‌رسیدیم، به ما ما مال‌الشعیر نیمچه بیخ‌زده‌ای می‌داد که خیلی می‌چسبید و بعد گپو گفت می‌کردیم و شعری می‌خواندیم و هر چیز دیگری که بلند بودیم، طی این روزهای رفت‌وآمد این نکته مشخص شده بود که پیرمرد، پیرمرد بسیار دنیا دیده و خوبی است و حرف‌هایش بوی تمام تفکر جنوب را می‌داد. یک از این روزها، وقتی آن جا نشسته بودیم و گپو گفت داشتیم و به کلیان پیرمرد، یک می‌زدیم و مال‌الشعیر می‌خوردیم، دختری آمد و با همان روپوش محلی و لباس خاص خودشان، با الهچه نیمچه مینایی آنجا داد و بیداد کرد و بید و بیراه زیادی به پیرمرد گفت. ما هم هاج و واج مانده بودیم و خیلی

نیز کوتاه‌تر از نخل هایش، جایی بود که برای اردوی معاویه در نظر گرفته شده بود و این بخش‌ها را آن‌جا فیلمبرداری کردیم. بعد از فیلمبرداری، بعد از ظهرها خودرویی به ما می‌دادند و دو نفری راهی هللی در بندرعباس می‌شدیم. در مسیر جایی که سهراهی فین، بندرعباس و تهران بود، پیرمرد صاحب‌دلی، ده‌کای داشت و در آن ده‌کای به عابران و مسافران که تعدادشان هم زیاد نبود، سررویس می‌داد. در ده‌کای انواع نوشیدنی و خوردنی وجود داشت. من وقتی گاهی به راننده می‌گفتمم بایستد و یا او که پیرمرد روشن ضمیری بود، ساعت‌هایی به گپو گفت هر روز هم که این مسیر را طی می‌کردیم، پیرمرد می‌دانست ما از گرمای مرداد بندرعباس



بهزاد افرانی

زندگی ما باز یگران، خاطرات زیادی در پی دارد. به این دلیل که موقعیت‌های فراوانی به وجود می‌آورد و از جایی به جای دیگر همیشه در سفریم. در این بین همکاران زیادی هستند که گاهی در فیلم‌ها و سریال‌ها با هم بوده‌ایم و از آنها خاطرات زیادی مانده است. در این میان برای من زنده یاد مهدی فتاحی جایگاه ویژه‌ای دارد. من با فتاحی خاطرات زیادی دارم، به ویژه در سریال امام علی (ع)، این راهم بگویم که ما در کشورمان، غیر از فین کاشان، فین دیگری هم داریم که ۱۲۰ کیلومتر تا بندرعباس فاصله دارد. این شهر چون نخل هایش بلندتر از ساختمان‌های درونش است و تیرهای چراغ برقش

دفتر و دیوان

رفتار انسانی

توان کرد باناکسان بدرگی

ولیکن نیاید ز مردم سگی

می‌آورد که خواب از چشمان او می‌رباید. دختر بیچه بادپه‌نشین با همسان زبان بچگی اعتراض می‌کند که مگر تو دندان نداشتی که سگ را چنان کنی که با تو کردد مرد می‌گوید: من هم تو را مقابله به مثل داشتم و هم امکاناتش را اما بر خودم دریغ آمد که همسان کاری را انجام دهم که حیوان انجام داده است و حتی اگر تمام دنیا بر من فشار آورد که چنین کنم و اگر تیغ بر من بکشند، محال است چنین کنم زیرا: توان کرد با ناکسان بدرگی ولیکن نیاید ز مردم سگی

سعدی تیسر خلاصی اخلاقی را در این بیت رها و به همه ما یادآوری می‌کند که با بداخلاقان، می‌توان بد رفتار کرد اما اگر انسان، انسان باشد، رفتار حیوانی از او سر نمی‌زند و در ارتباطات اجتماعی نباید مانند حیوان رفتار کرد. به‌نظر من یکی از زیباترین اشعار سعدی همین ابیات است و او انسانیت را خیلی خوب در این شعر توصیف می‌کند. سعدی تأکید دارد که انسانیت، انسانیت است و حیوان، حیوان است و هر کدام خصلت‌های خاص خود را دارند و آنها که پای مردمان را می‌گیرند، به ظاهر انسان‌اند.

اگر انسانیت باشد، دیگر نمی‌تواند پای افراد دیگر را بگیرد و شفقتی نداشته باشد، رحم نداشته باشد و همین رفتارهاست که آدمیان را از حیوان جدا می‌کند.

انسان اگر انسان شد، اعمال حیوانی سزاوار او نیست، مناسبانه امروزه به‌راحتی افراد از این حیطة خارج می‌شوند و این ابیات سعدی را مدنظر ندارند و به یکدیگر پرخاش می‌کنند و به قول عامه جامعه، یقه یکدیگر را می‌گیرند این رفتار، رفتار انسانی نیست و سعدی در این ابیات به همین موارد توجه داشته است.



حسن انوشه

استاد ادبیات

اشعار سعدی پر است از آموزه‌های انسانی و رفتارهایی را مدنظر قرار می‌دهد تا جامعه سالم‌تر و انسانی‌تری داشته باشیم. این بیت، آخرین بیت از یک شعر هفت‌بیتی است که بی‌اغراق می‌توان گفت یکی از آموزنده‌ترین اشعار سعدی است.

این شعر هیچ نیازی به توضیح و تفسیر ندارد و چنان واضح انسانیت را توصیف می‌کند و بر رفتار غیر انسانی، منتقد است که وقتی تمام شعر را بخوانید خواهید دید به چه سادگی و چه روانی انسان در این ابیات توصیف شده است. در این بیت سعدی تأکید می‌کند که می‌توان با آدم‌های ناخلف و بد کردار، رفتاری از دیگر نوع داشت اما آن رفتار نباید در جامعه انسانی، رواج داشته باشد.

سعدی علیه‌الرحمه در این شعر می‌گوید: سگی پای صحرانشینی‌ها گزید به خشمی که زهرش ز دندان چکید شب از درد بیچاره خواش نبرد به خیل اندرش دختری بود خرد پدر را جفا کرد و تندی نمود که آخر تو را نیز دندان نبود؟ پس از گریه مرد پراگنده روز خودناید گای مامک دلفروز مرا گرچه هم سلطنت بود و بیش دریغ آدمم کام و دندان خویش محال است اگر تیغ بر سر خورم که دندان به پای سنگ اندر برم داستان این است که سگی پای بادپه‌نشینی را چنان گاز می‌گیرد و زخمی بر وی وارد



شاتر

جشن و شادمانی در غزه در پی اعلام آتش بس

با آغاز آتش بس طولانی مدت مورد توافق اسرائیل و فلسطینی‌ها، هزاران نفر در غزه برای ابراز شادمانی به خیابان‌ها ریخته‌اند. این آتش بس با هدف پایان دادن به ۵۰ روز درگیری و خونریزی در نوار غزه منعقد شده است.



امروز به چی فکر می‌کنی

المامور معذور؛ المامور مسئول

ابوالفضل جلیلی

کارگردان



واقعیتش این است که دو، سه هفته‌ای هست به این فکر می‌کنم که آیا باید آنچه در دلم می‌گذرد به زبان بیارم یا آنچه در عقلم می‌گذرد؟! اوایل انقلاب این را می‌گفتند که المامور مسئول، خیلی‌ها تنبیه شدند به این دلیل که می‌گفتند ما معذور بودیم اما پاسخ می‌شنیدند، ما در اسلام داریم: المامور مسئول؛ نه المامور معذور. این روزها فکر می‌کنم که المامور معذور شدید، همه‌مان، مثلاً در همین روزنامه شما که روزنامه من هم هست، روزنامه ما است و روزنامه همه است، اگر خبرنگار بودم، فکر می‌کردم آنچه که نیاز جامعه یا نیاز انقلاب است بگویم یا آن چیزی که سردبیرم گفته است؟ اگر آنچه که سردبیرم می‌گوید بنویسم، می‌شوم المامور معذور اما المامور مسئول چیست؟ پس حرفه من چیست؟ مدتی است می‌خواهم یک فیلمنامه کار کنم، به هر جا می‌روم، همه ظاهراً می‌خواهند من کار کنم یعنی در حد حرف همه همراه هستند و در جشنواره فیلم داشته باشی؛ ولی وقتی می‌روم می‌بینم، رئیس فارابی صحبت‌هایی می‌کند که من می‌شوم المامور معذور. چند وقت پیش فکر می‌کردم ای کاش مسئولان وزارت ارشاد به جای این که از فیلمسازان اندیشمند استفاده کنند، از یک‌سری اپراتور کارگردانی استفاده کنند، یعنی آنچه می‌خواهند بسازند، بر صفحه کاغذ بیاورند و اپراتورهای کارگردانی، اپراتوری کنند، یعنی فقط آنچه آنها می‌خواهند انجام دهند، این جا وظیفه من چه می‌شود؟ وظیفه کارگردان که درس خوانده، فکر کرده، جامعه‌شناسی خوانده، مردم‌شناسی خوانده است؟ دلش برای مردم و انقلاب می‌سوزد، پس آنها چه می‌شود؟ گاهی شب‌ها می‌روم ببینان می‌نشینم و فکر می‌کنم، دیشب هم از آن شب‌ها بود، زیر نور ماه همان طور با خدا صحبت می‌کردم، بعد پچها می‌گفتند فلاتی فلان فیلم